

پژوهشی در زمینه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۰۰-۱۱۰.

۲۴- کرمی، سید علی، «سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۱۱-۱۲۰.

۲۵- کرمی، سید علی، «سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۲۱-۱۳۰.

۲۶- کرمی، سید علی، «سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۳۱-۱۴۰.

۲۷- کرمی، سید علی، «سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۴۱-۱۵۰.

۲۸- کرمی، سید علی، «سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۵۱-۱۶۰.

درآمدی به تحقیق و بررسی خطبه جهادیه نهج البلاغه

پژوهشی در زمینه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۶۱-۱۷۰.

۲۹- کرمی، سید علی، «سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۷۱-۱۸۰.

۳۰- کرمی، سید علی، «سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۸۱-۱۹۰.

۳۱- کرمی، سید علی، «سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۹۱-۲۰۰.

۳۲- کرمی، سید علی، «سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۲۰۱-۲۱۰.

۳۳- کرمی، سید علی، «سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۲۱۱-۲۲۰.

چکیده

این مقاله بحث و تحقیقی در باره خطبه جهادیه حضرت علی علیه

السلام است. نگارنده در این مقاله کوشیده است تا در ضمن شرح به ردّ

شبهه‌ها پردازد و در این راستا سه عنصر اصلی خطبه یعنی خطیب و

زمان خطبه و مخاطبان را بیشتر معرفی نماید و تردید و گمان را از

اذهان بزدايد و به شرح ابعاد روحی و عقیدتی و سیاسی و نظامی و

ادبی حضرت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به اجمال پردازد. و در

بخش دوم که شرح زمان سخنرانی و خطابه است، موقعیت و مقتضای

زمانی خطبه را بیان دارد و نظری اجمالی بر وقایع سالهای ۳۵ تا و آخر

۳۹ هـ.ق. اندازد. و در بخش سوم به شرح حالات و خصوصیات

مخاطبان یعنی کوفیان پرداخته و تلّون مزاج و حادثه جویی و فرصت

طلبی و غیر قابل اعتماد بودن آنها را بیان کند.

کلید واژه‌ها:

بخش نخست: سخنران، بخش دوم: زمان، بخش سوم: مخاطبان،

سیر ترتیبی خطبه‌ها

... (۱)

خطبه جهادیه یکی از خطبه‌های بسیار مشهور حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام است. که در کتب معتبر و قدیمی مانند البیان و التبیان جاحظ و عیون الاخبار ابن قتیبه و اخبار الطوال دینوری و مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی و معانی الاخبار شیخ صدوق با تفاوت‌هایی کمی و کیفی مذکور است. (۱)

چون برخی از عبارات تند و عتاب‌های سخت و کوبنده این خطبه احتمال دارد خواننده را در انتساب آن به مولای متقیان دچار استبعاد نماید و احیاناً او را در قضاوت از جاده عدالت منحرف سازد و تصور کند، جملاتی مانند: «... یا اشیاه الرجال و لارجال، حلوم الاطفال و عقول ربات الحجال...» (۲) یا متانت و نزاهت و تقوای والای آن حضرت سازگار نمی باشد و... لذا نگارنده بر خود لازم دانست که در آمدی به تحقیق و بررسی خطبه جهادیه تقدیم نماید و در این راستا سه عنصر آن را یعنی: خطیب، زمان خطبه و مخاطبان این سخنرانی را بیشتر و بیشتر معرفی کند تا به یاری خدا هر نوع تردید و گمان را از برخی اذهان بزدايد که «ان بعض الظن اثم...» (۳) همانا برخی از گمانها گناه است...»

بخش نخست: سخنران

سخنران این خطبه تاریخی و انقلابی، شخصیت بارزی است که در ابعاد مختلف وجودی خود از نوادر روزگار است. کتابها و مقالات فراوانی در خصوص وجوه گوناگون حضرتش ارائه شده است. در این مقاله که بنای آن بر اختصار است به مشتى از خروار و اندکی از بسپار در این باره بسنده میکنیم:

۱- از بعد روحی: او انسان والایی است که در وجودش، کمالات روحی به حد اعلاى خویش اوج گرفته است. خود می گوید: «... ینحدر عنى السیل ولا یرقى الى الطیر: (۴) سبیل فضائل و کمالات از دامنه کوهساز وجود من سرازیر و همای بلند

پرواز اندیشه تابناک به ذروه رفعت ارزشهای انسانی من نمی‌رسند.

- ۲- از بعد عقیدتی: او با تمام وجود پایبند و فرمانبردار حقتعالی بود. حب و بغض و مهر و قهرش فقط برای ذات مقدس او بود: *لَا يَحِبُّ مِنْ دُونِ اللَّهِ شَيْئًا* (۱)
- ۳- از بعد سیاسی: سیاستی که او بدان متعهد و ملتزم بود همان مراعات مقررات و مواد اساسنامه اسلام عزیز بود. او در عمل ثابت کرد که دین و سیاست شخص متدین و مؤمن از هم انفکاک ناپذیرند؛ لذا در حساسترین و سترنوشته‌سازترین مراحل حکومت خویش به اندازه ستر مویی از این امر عدول نکرد. خود می‌فرماید: *بِئْسَ مَا كُنْتُ عَلَيْهِ إِذْ كُنْتُ فِي الْمَدِينَةِ إِذْ بَدَأْتُ بِالنَّبَايَةِ* (۲)
- ۴- «... به خدا سونگند معاویه از من زیرکتر و سیاستمدارتر نیست ولی او غدر و گناه می‌کند و اگر موضوع غدر و خیانت نبود من از او زیرکتر و سیاستمدارتر بودم» (۳)
- ۴- از بعد نظامی: او فرماندهی شجاع و برجسته و برازنده بود؛ از نوجوانی، ذلیز و آرزمنده و با اصلاحت بود. ارزش کار نظامی و نبرد او را پیامبر بزرگوار اسلام تعیین نمود. آنجا که در جنگ احزاب (خندق)، فرمود: *«قَاتِلْ عَلِيَّ لَعَمْرُوبِ بْنِ عَبْدِ وَدِّافِضَلٍ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»* ارزش کشتن علی، عمرو بن عبدود را از عبادت جن و انس برتر است. (۴)

همچنین در جنگ و فتح قلعه خیبر که دو روز قبل دو تن از صحابه بزرگ پیامبر از رویارویی با دشمن ترسیده فرار کرده بودند، حضرت رسول *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ* گفت: *«لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ عَدًّا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ»* (۷) من، فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول او نیز وی را دوست دارند به دشمنان حمله می‌کند و از برابر او گریزنده نیست. و یا در مورد ابلاغ سوره بقره بزرگوار و مشرکین مکه و... فرماندهی او در سریه‌ها که به بهترین صورت ممکن انجام می‌شد، شهامت و شجاعت و تدبیر ضائب نظامی وی را کاملاً روشن و مبرهن می‌سازد. *بِئْسَ مَا كُنْتُ عَلَيْهِ إِذْ كُنْتُ فِي الْمَدِينَةِ إِذْ بَدَأْتُ بِالنَّبَايَةِ* (۸)

۵- از بعد ادبی: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول اکرم *صَلَّى اللَّهُ*

علیه و آله و سلم فصیحترین و بلیغترین ادیبان است. سخنان جاودانه او در نهج البلاغه و غیره معروف و مشهور و نیز در الغرر الدرر و همچنین اخیراً که نهج البلاغه ثانی گردآوری و تدوین شده مؤید این مطلب است. خود درباره کلام و سخن برتر خویش می فرماید: **وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْشَيْتُ عُرُوقَهُ وَعَلَيْنَا تَهْدَلْتُ عَصُونُهُ** (۸) ... و همانا ما فرمانروایان سخنیم و ریشه آن در وجود ما با گرفته و شاخه هایش بر ما سر فرود آورده و در دسترس ماست. آری این حقیقتی است که به هیچوجه قابل انکار نیست و دوست و دشمن به آن مدعن و معترف است که او امیر کلام و مرد برجسته بلاغت است... سخن در اختیار و تحت فرمان اوست. و فاتح این میدان نیز خود اوست. در این کتاب و کلام در نهج البلاغه و نیز در سایر کتب و مقالات و سخنرانیها بزرگان ادب از قدیم و جدید، سرمایه فصاحت و بلاغت خود را مدیون گفتار زیبا و استوار او میدانند.

از قدام

نایبعله

- ۱- عبدالحمید کاتب که در فن نویسندگی ضرب المثل است. می گوید: هفتاد خطبه از خطب علی (علیه السلام) را حفظ کردم و پس از آن ذهنم جوشید که جوشید. (۹) از او پرسیدند: چه چیز تو را به این درجه از بلاغت رسانده است. گفت: حفظ سخن اصلح (کسی که موی جلوسزش ریخته باشد) (۱۰)
- ۲- عبدالرحیم نیاته که ضرب المثل خطبای عرب دوره اسلامی است، می گوید: صد فصل از سخنان علی علیه السلام را حفظ کردم؛ بخاطر سپردم و همانا برای من گنجی فنا ناپذیر بود. (۱۱)
- ۳- مرحوم سید رضی گرد آورنده نهج البلاغه در ستایش و تعریف گفتار حضرت می گوید: **وَكَانَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - مَشْرَعُ الْفَصَاحَةِ وَ مَوْرِدُهَا وَ عَنْهُ أُخِذَتْ قَوَائِمُهَا وَ عَلِيٌّ أُمَّثَلْتَهُ حَذَا كُلِّ قَائِلٍ خَطِيبٍ وَ بِكَلَامِهِ اسْتَعَانَ كُلُّ وَاِعْظُ بَلِيبٍ وَ**

مَعَدْلِكَ فَقَدْ سَبَقَ وَ قَصَّرُوا، وَ تَقَدَّمَ وَ تَأَخَّرُوا. لِأَنَّ كَلَامَهُ = عَلَيْهِ السَّلَام - الْكَلَامَ الَّذِي
 مَسْحَةٌ مِنَ الْعِلْمِ الْإِلَهِيِّ وَ عِبَقَةٌ مِنَ الْكَلَامِ النَّبَوِيِّ (۱۲).
 امیرالمؤمنین علیه السلام آبشخور فصاحت و محل و ورود آن است: قوانین آن از
 او اخذ شده و هرگزینده خطیبی از او پیروی کرده و از سخنان حضرتش هر واعظ
 بلیغ و سخنوری یاری جسته است؛ و با وجود این، او گوی سبقت را بروده و آنان
 نرسیدند، او پیش افتاده، دیگران باز ماندند: زیرا بزکلام علی علیه السلام نشانه ای
 از دانش خدایی و نبوی از سخن نبوی وجود دارد.
 ۴- این ابی الحدید می گوید: وَ أَمَا الْفَصَاحَةُ؛ فَهِيَ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِمَامُ الْفَصَحَاءِ وَ
 سَيِّدُ الْبُلَغَاءِ وَ فِي كَلَامِهِ قِبَلُ؛ دُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ وَ فَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِينَ وَ مِنْهُ تَعَلَّمَ
 النَّاسُ الْخِطَابَةَ وَ الْكِتَابَةَ (۱۳) و اما فصاحت، سلام خدا بر او باد پیشوای فصیحان و
 سرور بلیغان است. و درباره کلامش گفته اند: فروتر از سخن آفریدگار و فراتر و بزرگتر از
 گفتار آفریدگان است.

نقد

از معاصران

- ۱- شیخ محمد عبده در مقدمه شرح خود بر نهج البلاغه می گوید:
 «... وَ لَيْسَ فِي أَهْلِ هَذِهِ اللَّغَةِ إِلَّا قَائِلٌ بِأَنَّ كَلَامَ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَشْرَفُ الْكَلَامِ وَ أْبْلَغُهُ بَعْدَ كَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَلَامِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَحْزَرُهُ
 مَادَةٌ وَ أَرْقَعُهُ أُسْلُوبًا وَ أَجْمَعُهُ لِجَلَالِ الْمَعْنَى...» (۱۴)
 مردم عرب زبان همگی فائلند که: سخن امام علی بن ابیطالب علیه السلام پس از سخن خدای تعالی و سخن
 پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم گرانمایه ترین و رساترین سخنان، و از نظر ماده
 و اصل پرمایه ترین، و از جهت اسلوب بالاترین و از دیدگاه شکوه معانی فراگیرترین
 آنهاست.
 ۲- طه حسین ادیب و نویسنده معروف مصری معاصر در کتاب «علی و نبوه»
 داستان مردی را می آورد که درباره طرفین جنگ جمل، دچار شک و تردید می شود؛

با خود می‌گوید: چگونه ممکن است افراد برجسته ای مانند طلحه و زبیر از حق منحرف باشند؟! لذا اندیشه خود را با حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام در میان می‌گذارد و از حضرتش می‌پرسد، آیا ممکن است چنین شخصیهایی بدون سوء پیشینه ای بز خطاروند؟! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّكَ لَمَلْبُوسٌ عَلَيْكَ إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ وَاعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ» همانا مطلب بر تو اشتباه شده است. حق و باطل به وسیله قدر و قیمت‌های مردان شناخته نمی‌شود حق را بشناس تا اهلش را بشناسی باطل را بشناس تا اهلش را بشناسی.

طه حسین پس از نقل جمله‌های بالا می‌گوید: من پس از وحی پاسخی با شکوه‌تر و فصیح‌تر از این پاسخ ندیده و نمی‌شناسم.

۳- شکیب ارسلان که امیرالبیان لقب یافته یکی از نویسندگان برتر عرب معاصر است. در جلسه‌ای در حضور او که به منظور تجلیل از وی در مصر تشکیل شده بود یکی از حاضران ضمن سخنان خود گفت: «... دو نفر در تاریخ اسلام پیدا شده‌اند که به حق و راستی شایسته‌اند «امیر الکلام» نامیده شوند: یکی علی بن ابیطالب و دیگری شکیب» (۱۵) شکیب با آشنفگی بر می‌خیزد و پشت تریبون می‌رود و از دوستش که چنین مقایسه‌ای کرده، گله می‌کند و می‌گوید: «من کجا و علی بن ابیطالب کجا! من بند کفش علی علیه السلام هم حساب نمی‌شوم».

۴- میخائیل نعمه، نویسنده مسیحی معاصر لبنانی در مقدمه کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانية، تألیف جرج جورداق می‌گوید: «... علی تنها در میدان جنگ قهرمان نبود، در همه جا قهرمان بود: در صفای دل، پاکی وجدان، جذابیت سحر آمیز بیان، انسانیت واقعی...» (۱۶)

در پایان این بخش، بجاست، چند بیت از قصیده مشهور مرحوم صفی‌الدین حلّی را بیاوریم.

تَجَمُّعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَصْدَادُ... فَلِهَذَا عَزَزْتُ لَكَ الْأَنْدَادُ...

در داخل مدینه عده ای مدعی خلافت بودند. در خارج آن نیز هواداران عثمان در برابر فرمانداران و استانداران اعزامی حضرت مقاومت و مخالفت می نمودند و در روی آنان می ایستادند. طلحه و زبیر تصور می کردند که امام به پاس بیعت آنان، حکومت بصره و کوفه را به ایشان خواهد داد ولی دیدند که حکم فرمانداری بصره به نام عثمان بن حنیف و کوفه به نام عماره بن شهاب صادر گردید. (۱۸) در نخستین و دومین خطبه ای که در روز اول و چهارم خلافت ایزاد شد، حضرت مطالبی را فرمود که امید مستکبران و زراندوزان و صاحبان سرمایه های بادآورده و مترفین و اصحاب زد و بندهای سیاسی را به یأس مبدل کرد. افراد سرشناسی از اینان فکر می کردند، امام پس از ۲۵ سال که از حق مسلم خود محروم بوده اکنون که به این مقام دست یافته دیگران را هم به اهداف و آرزوهای افزون طلبی شان، می رساند، امتیاز و تشخیص آنان را مراعات می نماید و در برابر فعالیت های تبلیغاتی انتخاباتی آنان سپاس و حق شناسی خواهد داشت. ولی زود متوجه شدند که این مرد همان مرد ۲۵ سال پیش است و همان شخص زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و بر خلاف دیگران، انحرافات، تزویرها و دنیا طلبی های این ربع قرن در شخصیت مطهر او هیچ تاثیری نکرده است.

طلحه و زبیر پیش خود فکر می کردند که ممکن است امام نیز همچون دیگر سیاستمداران و حاکمان، در ظاهر چیزی می گوید و در باطن خلاف آنرا می جوید، لذا به حضرت پیغام دادند که آرزو داریم به حکومت بصره و کوفه برسیم. حضرت پاسخ داد که من هنوز درباره والیان ابالتهما تصمیم نگرفته ام. آنان کاملاً پی بردند که تیزشان به سنگ خورده است بدین جهت بیش از پیش از بیعت با او پشیمان شدند. پس، آمدند و به مروان بن حکم و ولید بن عتبه و سعید بن عاص و تنی چندان از بنی امیه که از نزدیکان و سوگمندان عثمان بودند پیوستند. (۱۹) در همین ایام، معاویه نامه ای به زبیر نوشت و او را به عنوان امیرالمؤمنین

مخاطب قرار داد و نام او را قبل از نام خود نوشت. او در این نامه اظهار داشته بود که من از مردم شام به نام توبیعت گرفته ام و طوری ترتیب داده‌ام که طلحه جانشین تو باشد، ولی بیعت مردم عراق به عهده خود شماست و در این میان می ماند علی بن ابیطالب که مطمئناً او را هم از سر راه خود بر خواهید داشت. (۲۰) بدین ترتیب بود که طلحه و زبیر به امام عرض کردند تُرید العُمرة؛ می خواهیم به حج عمره برویم حضرت فرمود: یَل تُرید ان اَلْقَدْرَةَ؛ بلکه اراده غدر و بی وفایی دارید. سخنانی میان امام و آندورد بدل شد. از جمله گفتند: ما انتظار داشتیم در رتق و فتق امور حکومتی طرف مشورت باشیم، بیت المال با اطلاع ما تقسیم شود و... حضرت گفت: من در اجرای حق و عدالت بر مبنای کتاب خدا و سنت رسول الله عمل می‌کنم لذا از فتوای شما بی نیازم ولی اگر مشکلی پیش آید، البته از شما و دیگر برادران مسلمان یعنی همه مردم کمک خواهم گرفت، ولی اینرا بدانید که طلحه و زبیر و پسرانم حسن و حسین و یک برده سیاه حبشی بینی بریده با شرط مسلمان بودن، در حکومت من برابرنند. زیرا اساس اسلام بر مساوات است. آنان از حضور امام مرخص شدند و به مکه رفتند تا با عایشه، علیه امام - علیه السلام - توطئه کنند.

جنگ تحمیلی جمل

چون خبر لشکرکشی عایشه و طلحه و زبیر به حضرت رسید. روز پنجشنبه ۱۰ جمادی الاولی سال ۳۶ هـ. با عده ای رزمنده عازم بصره شدند. در بین راه و از شهرهای کوفه و بصره نیز عده زیادی به سپاه حضرت پیوستند. حضرت امام چون عواقب شوم جنگ تحمیلی جمل را پیش بینی می‌کرد، بسیار کوشید تا اختلافات با مذاکره حل شود ولی بر خلاف میل او جنگ در گرفت و با هلاکت ۱۳۰۰۰ تن از سپاه ناکثین و کشته شدن ۵۰۰۰ تن از سپاه امام، جنگ با پیروزی حق بر باطل به نفع حضرت به پایان رسید. امام در روز دهم جمادی الثانی ۳۶ هـ به کوفه وارد شد.

جنگ تحمیلی تمام عیار صفین

حضرت امام پس از ۶ ماه و ۱۳ روز از ورودش به کوفه در پنجم شوال ۳۶ هجری عازم صفین گردید. این جنگ ۱۱ روز طول کشید. (۲۱) عده زیادی از اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در این جنگ همراه حضرت بودند. که ۲۵ تن از آنان از جمله جناب عمار یاسر بود که در سن ۹۳ سالگی در این جنگ به دست قاسطین به شهادت رسید. (۲۲)

در آخرین روز نبرد که روز جمعه بود جناب مالک اشتر فرمانده جناح راست سپاه بود و شب آن جنگ بسیار سختی در گرفته بود که در تاریخ اسلام به نام لیلۃ الهریر ثبت شده است. چون معاویه دید چیزی نمانده که جناب مالک اشتر کار را بر او یکسره کند به مشاور خود عمرو عاص گفت: از حيله‌های پنهانی چیزی نداری؟ گفت چرا، دستور بده اعلان کنند هر کس قرآن همراه دارد آنرا بر سر نیزه خود بالا ببرد. در اندک مدتی قرآنهاي بسیاری بر فراز نیزه‌ها رفت و سپاهیان شام فریاد برآوردند. «کتاب الله بیننا و بینکم من لثغور الشام بعد اهل الشام؟ من لثغور العراق بعد اهل العراق؟ من لجهاد الروم و من للترك و الکفار؟. کتاب خدا میان ما و میان شماست. پس از نابودی اهل شام چه کسی از مرزهای آن دفاع می‌کند؟ و پس از هلاک مردم عراق کیست که از مرزهای عراق دفع دشمن کند؟ و چه کسی برای جهاد با روم و چه کسی برای جهاد با ترک و کفار باقی خواهد ماند؟ (۲۳)

عراقیان که قرآنها را بالای نیزه دیدند و فریاد شامیان را شنیدند، جمعی از اصحاب به امام عرض کردند، معاویه ترا به کتاب خدا دعوت کرده حق را پیشنهاد نموده است. مخصوصاً اشعث بن قیس که خود را رقیب و هم رتبه جناب مالک اشتر می‌دانست از این فرصت خوب استفاده کرد. چون می‌دید که ساعتی نخواهد گذشت که رقیب جنگ را به نام خود فتح خواهد نمود، لذا افراد را تحریک می‌کرد تا بر حضرت فشار وارد کنند دستور دهد جناب مالک از خط مقدم مراجعه کند. بالاخره این تحریکات و دسیسه‌ها کار خود را کرد تا جایی که عده زیادی از افراد

ساده اندیش و زود باور و متأسفانه در زئی حفاظ و قراء قرآن حضرت را به مرگ یا تسلیم به معاویه تهدید کردند. حضرت ناچار، به جناب مالک پیغام داد که اگر می‌خواهی مرا زنده ببینی برگرد!! او هم با دریغ و افسوس فراوان بازگشت. و با آن افراد ساده لوح و فریب خورده مجادله و پرخاش نمود و شدیداً آنها را نکوهش کرد. (۲۴) این عده که نیروی تعیین کننده‌ای شده بودند، رأی و فرمان حضرت امام را نادیده گرفتند و بر خلاف نظر او که فرمود فردی مانند ابن عباس و در مرتبه بعد مالک اشتر باید به عنوان نماینده سپاه عراق در قضیه حکمیت اعزام شود، آنان عبدالله قیس معروف به ابوموسی اشعری را فرستادند. از طرف شامیان هم عمرو بن عاص که در زیرکی و سیاسی بازی و فریبکاری مشهور بود، انتخاب گردید. در این مسأله همانطور که حضرت وعده ای از یاران بصیر او پیش بینی می‌کردند، عمرو کار خود را کرد و با فریب ابو موسی حضرت را از خلافت خلع و معاویه را به عنوان خلیفه اعلام کرد. پس از اعلان نتیجه حکمیت، سپاه امام شدیداً اعتراض کردند. ولی چون متارکه جنگ به امضاء رسیده بود، هر دو نیرو به سوی مرکز حکومت خود رهسپار شدند. (۲۵)

شامیان و عراقیان پس از اعلان نتیجه حکمیت مردم شام، پس از اعلان نتیجه حکمیت، معاویه را امیرالمؤمنین خطاب کردند و با او به خلافت بیعت نمودند ولی مردم عراق دچار اختلاف و تفرقه شدند. عده قابل توجهی به تعداد دوازده هزار نفر به بهانه واهی و کج اندیشی در مدتی بسیار کوتاه و سریع از بیعت امام خارج شدند. (۲۶) اینان که به همین علت سرعت خروج از بیعت به مارقین و خوارج شهرت یافتند، سخنشان این بود که می‌گفتند چرا امام حکمیت را پذیرفت؟! چرا در برابر حکم خدا، دیگری حکم کند. «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» هیچ حکم و فرمانی وجود ندارد، جز برای الله. نخستین فردی از آنان که این کلام را بزبان آورد شخصی بود به نام عزوة

خودداری می‌کنیم و از عمل آندو بزی خواهیم بود. بحث و گفتگوی حضرت با خوارج مفصل است و برای این بخش در این مقاله به همین مقدار اکتفا می‌شود. خوارج مدعی هستند که به علی علیه السلام - گفته شد، تو راست می‌گویی همینطور بود که گفتی و ما کافر شدیم ولی بعد توبه کردیم. تو هم توبه کن تا با تو بیعت نماییم. در غیر این صورت با تو مخالفیم.

بالاخره کار خوارج به جنگ کشید. هنگامی که دو نیرو در برابر هم صف آرایی کردند، حضرت پرچم امان را به ابو ایوب انصاری داد تا هر که زیر آن پرچم پناه برد یا به کوفه یا به مدائن برود در امان باشد. ابو ایوب ندای امان در داد که: هر که از این گروه جدا شود در امان خواهد بود و نیازی به جنگ با او نیست. و نیز اعلان کرد وقتی، قاتلان برادران خود را قضاص کردیم با شما پیکار نخواهیم داشت، زیرا خوارج عده ای از یاران حضرت و حتی زنان بیگناه و آستان را با وضع فجیعی به قتل رسانده بودند. (۲۹)

پیش بینی درست حضرت امام علیه السلام به آنان با رئیس خودشان عبدالله بن وهب این اثیر در صفحه ۳۴۸ ج ۳ کامل خود می‌نویسد: عده خوارج قبل از اعلان چهار هزار تن بود. هزار و هشتصد تن از آنان با رئیس خودشان عبدالله بن وهب راستی ماندند و بقیه پراکنده شدند. عده خوارج که با علی علیه السلام جنگ کردند، چون امام به یاران خود تأکید فرمود در جنگ پیشدستی نکنند. این دستور همیشگی بود؛ در جنگ جمل و در جنگ صفین. آنان با فریاد «الرَّوَّاحِ إِلَى الْجَنَّةِ» شتاب به سوی بهشت به سپاه امام حمله کردند. در این جنگ همانطور که امام پیش بینی کرده بود از خوارج جز ده تن بقیه همه کشته شدند و از یاران او تنها هفت نفر به شهادت رسیدند. (۳۰)

بها نه جویی یا نافرمانی ۱۹

پس از جنگ نهروان، حضرت به سوی کوفه رهسپار شدند. به همراهان خود فرمود: خداوند شما را پیروزی و نیکو حالی بخشید. از هم اکنون و پیش از ورود به کوفه به طرف دشمن خود - معاویه - لشکر بکشید. آنان گفتند ای امیرالمؤمنین، نیروهای ما تمام شده، شمشیرهای ما کند و سبز نیزه‌ها فرسوده و بیشتر آنها سست و فرسوده گشته است. ما را به درون شهر ببر باشد که مجهز و آماده بشویم، سپس به جنگ دشمن برویم (۳۱). امام چون اصرار آنها را برای رفتن به شهر و دیدار با اهل و عیال دید با اکرهه موافقت کرد. زیرا بر اثر تبلیغات و تحریکات افرادی مانند اشعث و خویشان و نزدیکان مقتولین نهروان در روحیه سپاهیان اثر نا مطلوبی می‌گذارد و در عمل نیز همین گونه شد.

تحركات خوارج بعد از واقعه نهروان

پس از جنگ نهروان، دسته‌های متعددی از خوارج یکی پس از دیگری به قتل و خونریزی و درگیری با نیروهای امام، پرداختند و در نهایت همه مغلوب شدند. تعداد نفرات هر یک از این دسته‌ها را بین ۱۵۰ تا ۴۰۰ تن نوشته‌اند. دلیرترین این گروه‌ها، گروهی به سرکردگی ابومریم سعدی تمیمی بود که در شهر زور شورش کرد. طرفداران و نیروهای رزمنده او را غالباً موالی غیرعرب تشکیل می‌دادند. تنها خود او با پنج تن دیگر عرب بودند. آنان به سبب تهوری که داشتند به کوفه نزدیک شدند و در فاصله پنج فرسنگی شهر با نیروهای امام جنگ کردند و عده زیادی از ایشان کشته و تعدادی زخمی، و پنجاه تن نیز امان داده شدند. این واقعه در ماه رمضان سال ۳۸ هـ.ق. اتفاق افتاد. (۳۲) دسته دیگری از خوارج که جنگ آنان با نیروهای امام قابل ذکر است. نیروهای خزیمت بن راشد از بنی ناجیه می‌باشد. خزیمت تا این اواخر از یاران حضرت بود، در جنگهای جمل و صفین هم‌راه امام بود.

بر خلاف عده زیادی از خوارج که از سپاه حضرت جدا شدند او با حضرت دزکوفه اقامت نموده، ولی ناگاه سی سوار با خود برداشت و نزد حضرت آمد و به خدا سوگند خورده گفت: من دیگر از تو اطاعت نمی‌کنم و پشت سرتو نماز نمی‌خوانم و از فردا با تو نخواهم بود چون حکم حکمین را پذیرفتی، حضرت فرمود: مادرت در عزایت گریان باد. اگر چنین کنی معصیت خدا کرده‌ای و عهد شکن خواهی بود و در این صورت جز به خود، به دیگری زیان نرسانده‌ای. صحبت امام با خیریت مفصل است و از حوصله این مقاله فراتر. (۳۳)

کوتاه سخن اینکه سخنان پند آموز و دلسوزانه امام در او نگرفت (۳۳) و سرانجام کار به درگیری انجامید و بانبروهای امام به فرماندهی زیادبن حفصه بکری در محلی به نام مذار جنگید. (۳۴) عده ای از پیروان خیریت کشته و زخمی شدند و خود شبانه به اهواز گریخت. (۳۵) بانبروهای کمکی که امام برای زیادبن حفصه فرستاد، خیریت را تعقیب کردند. خیریت سپاه خود را از افراد مختلفی از قبیل کردها، اعراب و افرادی که به تحریک او از پرداخت مالیات خودداری کرده بودند با هدفهای خاصی تشکیل داد. این اثر می‌نویسد: «وَاجْتَمَعَ عَلَى الْخَزِيئَةِ النَّاجِي عُلُوْجٌ (۳۶) مِنَ الْاَهْوَاِزِ كَثِيْرًا اَرَادُوْا كَسْرَ الْخِرَاجِ وَلِصُوْصٍ وَطَائِفَةٌ مِنَ الْعَرَبِ تَرِي رَايَهُ» (۳۷)

و بر خیریت ناجی (از قبیله بنی ناجیه) کفار غیر عرب از اهواز، عده زیادی که می‌خواستند مالیات نپردازند و راهزنان و گروهی از اعراب که هم رأی او بودند، گرد آمدند. وی در سطر آخر همین صفحه می‌نویسد:

«... وَصَفَّ اَصْحَابَهُ فَجَعَلَ مِنْ مَعَهُ مِنَ الْعَرَبِ مِيْمَنَةً وَمَعَهُ مِنَ الْبَلَدِ وَالْعُلُوْجِ مَيْسِرَةً، وَمَعَهُمُ الْاَكْرَادُ...» و خیریت یاران خود را به صف کرد میمنه را به اعراب و میسره را به شهروندان و کفار غیر عرب داد و با آنان کردها هم بودند، خیریت در این جنگ کشته شد.

دگر واقعه اخیر را از این جهت لازم دانستم که سستی و رفاه طلبی و کار شکنی

سپاهیان کوفه را نشان داده باشم و دشمن چون از بیحالی و ضعف نیروهای امام علیه السلام مطمئن شده بود، جسارت می‌کرد و با نیرویی اندک و افرادی آنچنانی اسباب زحمت دستگاه خلافت می‌شد. در سال ۳۸ هجری یعنی سومین سال خلافت و حکومت حضرت علی علیه السلام سال درگیری با دسته‌های مختلف خوارج بود. در این سال نیز اعزام دسته‌های ایذایی لشکر شام در سال ۳۹ هجری معاویه برای ایجاد رعب و ترس در میان اهل عراق. دسته‌هایی از لشکریان خود را به نقاط دور و نزدیک کوفه می‌فرستاد و به فرماندهان دستور می‌داد تا آبادیها را ویران و اموال را غارت و هر که را از طرفداران حضرت ببینند به قتل برسانند و بدون درنگ مراجعت نمایند.

حمله به عین التمر (شفائا)
 نعمان بن بشیر با یکهزار تن سپاهی به عین التمر حمله کرد. مرزدار و رئیس پاسگاه از طرف امام مالک بن کعب بود. دشمن وقت مناسبی را برای یورش انتخاب کرده بود زیرا افراد در مرخصی بودند! تنها صد نفر همراه مالک بود. ولی او با وجود کمی تعداد نفرات ترس به خود راه نداد و با دلاوری تمام مقاومت نمود از امام در خواست کمک کرد. حضرت میان مردم ایستاده خطبه خواند و آنان را به کمک مالک و دفاع از مردم مظلوم و بیگناه دعوت نمود ولی آنان کوتاهی کردند. (۳۸) مالک که از کوفه نومید شده بود، از مخنف بن سلیم، که به او نزدیک بود درخواست کمک کرد. او پنجاه رزمنده به یاری وی فرستاد. شامیان که نیروهای کمکی را دیدند تصور کردند آمدن نیرو ادامه خواهد یافت. لذا با دادن سه تن تلفات منطقه را ترک کردند. (۳۹)

نکوهش امام، کوفیان را به نیکویی و صلح و دوستی با دشمنان و ترک تیرگی و کینه دعوت کرد. چون اهل کوفه از رفتن و اعزام نیرو برای یاری رساندن به برادران رزمنده خود در عین التمر تعلل وریدند، حضرت بر بالای منبر کلام ذیل را ایراد و آنان را مورد نکوهش قرار داد که برای رعایت اختصار چند جمله از این کلام را می آوریم: کلام ۶۸ ص ۱۰۲ ج ششم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: **كَمْ أَدَارِكُمْ؟ كَمَا تُدَارِي الْيَكَازُ الْعَمِدَةَ، وَالثِّيَابُ الْمُتَدَاعِيَةَ كُلَّمَا حَيْصَتْ مِنْ جَانِبٍ نَهْتَكْتَ مِنْ آخَرَ كُلَّمَا أَطَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْسَرٍ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَعْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ، وَانْجَحَرَ انْجِحَارَ الصَّبِيِّ فِي جُحْرهَا وَالصَّبِيعِ فِي وَجَارِهَا...**

تا چند با شما مدارا کنم: همچون مدارا کردن با شترهای جوان کوهان کوبیده از سنگینی بار، و مانند کهنه جامه های پاره که هر وقت یک طرف آن دوخته شود از طرف دیگر پاره گردد.

هرگاه سپاهی از سپاهیان شام به شما نزدیک شوند. هر یک در خانه اش را - از ترس - می بندد و مانند سوسمار در سوراخ خود می خزد و همچون کفتار به لانه خود می رود...

حمله به تیماء

در این سال، معاویه، عبدالله بن مسعود فزاری را با هزار و هفتصد نفر جنگجو بسوی تیماء اعزام نمود، و به او دستور داد تا مالیات را از بادیه نشینان دریافت کند و هر که را نپرداخت بکشد. او طبق دستور عمل کرد و رفت تا به مکه و مدینه رسید در آنجاها نیز دستور را اجرا نمود. چون این خبر به حضرت امام رسید، مسیب بن نجبه فزاری را (که بعداً یکی از رهبران توابعین کربلا) شد (با دو هزار رزمنده برای رویارویی عبدالله بن مسعوده گسیل داشت. مسیب او را شکست سختی داد و وی در قلعه ای متحصن شده مسیب در قلعه آتش افروخت ولی گریه و زاری افراد درون قلعه که از قوم و قبیله او

یاد آوری کنیم که با توافق قثم بن عباس و یزید بن شجره، نماز جماعت و امیر الحاجی را شبیه بن عثمان عهده دار گردید. یزید پس از پایان مراسم از مکه خارج شد. نیروهای اعزامی حضرت امام به فرماندهی معقل آنها را تعقیب نمودند. در وادی القری با آنان نبرد کردند. آنچه داشتند گرفتند و عده ای را نیز اسیر کردند و به حضور امام علیه السلام بردند. حضرت این اسیران را با اسیران خود که نزد معاویه بودند، مبادله نمود. (۴۳)

هجوم به شهر هیت و انبار (۴۴)

معاویه در این سال - ۳۹ هجری - به یکی از سران سپاه خود به نام سفیان بن عوف (۴۵) با شش هزار سپاهی فرمان داد تا به شهر هیت حمله کند و از آنجا به شهر انبار و از انبار به مدائن برسد و مردم را غارت کند و اموالشان را به یغما بیاورد. سفیان با افراد خود به شهر هیت رسید ولی آنرا خالی از سکنه و تهی از اموال دید، لذا از آنجا عبور کرد و در ظرف دیگر رود فرات به شهر انبار که مقابل شهر هیت بود آمد. پاسگاه مرزی شهر انبار پانصد نیروی رزمی داشت که هنگام حمله دشمن پیش از دو بیست تن در آنجا نبود. زیرا فرماندار شهر، کمیل بن زیاد، تعداد زیادی از مدافعان انبار را به هیت اعزام کرده بود. این کار که بدون مشورت با حضرت امام، انجام شده بود موجب تکدر خاطر آن حضرت گردید. دشمن وقتی در مقابل خود نیروی اندکی را مشاهده نمود، به جنگ و غارت طمع ورزید و درگیری میان دو نیروی نابرابر آغاز شد. مدافعان با تعداد بسیار اندک خود پایداری به خرج دادند و فرمانده آنان به نام حسان بن حسان (در برخی نسخه‌ها به نام اشرس بن حسان) با سی تن از یاران خود به شهادت رسیدند. (۴۶) نیروی مهاجم دشمن به غارت و چپاول پرداختند، حتی زیب و زیور زنان را از تن آنان کردند.

پس از این جنایت بود که مردم عراق سواز بر شترگریزان به طرف نیروهای شام می‌رفتند و پناهنده می‌شدند. (۴۷)

و تبعات اين پيروزي بدون تلفات دشمن بود که دل پر مهر حضرت امام را نسبت به مستضعفان و پيروان بي پناه خود سخت به درد آورد که در خطبه جهاديه اشاره مي فرمايند: «...ثُمَّ انصَرَ فَوَا وَا فِرِينَ مَانَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلَّمَ وَ لَأَرْيَقَ لَهُمْ دَمًا قَلَوُ أَنْ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ عِنْدِي بِهِ جَدِيرًا...»

«... سپس نيروهاي متجاوز دشمن با دست پر از غنايم برگشتند. بدون اينکه مردی از آنان زخمی بدو رسد و يا خونی از ايشان ريخته شود. بنابراین اگر مرد مسلمانى پس از اين واقعه دردناک از اندوه و تأسف بميرد، نبايد سرزنش شود بلکه نزد من به مردن سزاوار است...»

این دست اندازيها و قتل و غارت و نا امنی در قلمرو حکومت حضرت امام - عليه السلام - از سوی شام تا شهادت آن حضرت ادامه داشت. از جمله اين جنایتها و تجاوزات و کشتار اتباع حضرت امام عليه السلام هجوم شاميان به جزيره و شهر سماوه و دومه الجندل بود که برای پرهيز از اطاله کلام از بيان آنها خودداری مي کنيم. (۴۸)

از بررسي و تحليل حوادث سالهاي ۳۸ و ۳۹ هـ. ق. حکومت اميرالمؤمنين - عليه السلام - بيش از پيش بر مشکلات و ناراحتيهای فکری حضرت پي می بریم؛ از طرفی قاسطین، دشمن به ظاهر مسلمان و در باطن بدتر از کافر که برای رسيدن به قدرت از هيچ نيرنگ و دسيسه و رذالت و جنایتي روگردان نبودند، و از سوی ديگر مارقين (خوارج) که افرادی لجوج و مقدس مآب و مدعی تفسیر قرآن و تبیین احکام بودند و از روی سادگی و کج فهمی آلت دست منافقانی مانند اشعث بن قيس و شيبث بن ربعی (که بعداً یکی از فرماندهان عمر سعد در کربلا گردید) شده بودند، ندانسته و در مواردی دانسته به رهبری و حکومت عدل قرآن ناطق و آنکه به فرموده پیامبر اسلام صلی الله عليه و آله و سلم - حق با او بوده و او با حق است أَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ - ضربه می زدند. و به جای حسن استفاده از مهر و محبت پدران او، سوء استفاده می نمودند. آنان قدر آزادی را در سایه عدل علوی ندانستند

مانند، آزد - همدان - نخع - یمن و... سعد، شهر دیگری را در تلافی دجله و فرات بنا نموده بود که همین بضره فعلی زوبه روی خرمشهر است. در سفر و تاریخ و جغرافیه و... خطبه نهج البلاغه در این باره می‌گوید: «... و بعد از آن که در کوفه موقیعت کوفه، پس از تأسیس آن در آنجا اقامت نموده اند. در زمان خلافت و حکومت حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - مرکز سرزمینهای اسلامی شد و بجز دمشق و مصر بر تمام کشورهای اسلامی فرمانروایی داشت. بجز دمشق و مصر و کوفه که در آن زمان مرکز حکومت اسلامی بود. در آن زمان که کوفه مرکز حکومت اسلامی بود، مردم کوفه به سیاست پیشه بودند، لذا تابعی بودند از متغیر سیاست روز آنان همواره در رابطه با اعزام به جبهه‌ها و مسافرت‌های دور و نزدیک و معاشرت با اقوام مختلف و منشهای گوناگون بودند و از اینجهت غالباً خصال و خصوصیات اصلی و قبیله‌ای خود را فراموش کرده، افرادی متلون المزاج و ضعیف الایمان و دور و حادثه‌جو و فرصت طلب بار آمده بودند و به خاطر منافع شخصی و مادی خود حاضر می‌شدند، ارزشهای اسلامی حتی فضائل انسانی را از دست بدهند. حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - در خطبه سوم نهج البلاغه که به خطبه شمشقیه معروف است ویژگیهای مردم را در زمان خلیفه دوم چنین بیان می‌فرماید: «فَمُنَى النَّاسِ لَعَمْرُ اللَّهِ: بِخَبْطٍ وَ شِمَائِسٍ، وَ تَلَوْنِ وَ اعْتِرَاضٍ - به ذات خدا سوگند، مردم به خبط (اشتباه کاری) و شماس (سرکشی و چموشی در برابر قوانین الهی) و تَلَوْنِ (رنگ پذیری و ابن الوقت بودن) و اعتراض (چپ روی و کجروی و انحراف از

راه راست، نه جای، در طول راه رفتن، جاده را به عرض پیمودن) دچار گشتند.

این وضع مردم در زمان عمر بود. با مطالعه و اطلاعی که از ریخت و پاشن، و قوم و خویش بازی خلیفه سوم داریم معلوم است که مسلمانان به خصوص مردم کوفه از این لحاظ در چه درجه ای از انحطاط و تنزل از ارزشهای انسانی، اسلامی بوده‌اند، و مخاطبان حضرت را در این خطبه چگونه افرادی تشکیل می‌داده‌اند...

بنا بر این، زنان کوفه، علاوه بر مسافرت‌های طولانی و دور سفر، در شهر و آبادی محل سکونت خود بوده‌اند و کمتر به مسافرت‌های طولانی به کشورهای مفتوحه می‌رفته‌اند و کارشان خانه داری و رسیدگی به امور درون خانه بوده است. اصالت قبیله ای خود را همچنان نگهداشته، اغلب زنانی ساده دل و نیک نفس و دارای عاطفه مذهبی شدید. مخصوصاً نسبت به حضرت امام و اهل بیت گرامی او بوده‌اند.

مردان کوفه یک شیوه قدیمی خود را خوب حفظ کرده بودند و آن تبعیت و اطاعت محض از فرمان شیخ و رئیس قبیله بود که چشم و گوش بسته دستور او را اجرا می‌کردند. البته این امر معلول علل و عواملی است که این مقاله ظرفیت پرداختن به آن را ندارد. به هر حال افراد قبیله به شیخ و بزرگ خود می‌نگریستند که رابطه اش با دستگاه خلافت چگونه است؟ با هر که او مخالفت داشت آنان هم بدون تفکر و تعقل، عمل وی را برای خود حجت می‌دانستند و اعلام موضع می‌کردند.

و چون متأسفانه، پس از رحلت نبی اکرم - صلی الله علیه و آله سلم - بخصوص از زمان خلیفه دوم سهمیه غنائم و مقرری افراد از بیت المال از صورت تساوی به شکل تبعیض درآمد و در زمان خلیفه سوم، همان ضوابطی هم که خلیفه دوم به اجتهاد خود در این باره مراعات می‌کرد نادیده گرفته شد، هر شیخ و صاحب نفوذی

عدم خشنودی آنان از حضرت این بود که در گذشته سهم آنان از بیت‌المال بسیار بیش از افراد معمولی بود. دیگر این که مقدار، آن در مقایسه با دریافتی ایشان در زمان خلفای قبل کمتر بود، در حقیقت نارضایتی آنان در این باره دو علت داشت: علت نخست: چرا ما با غلامانمان سهم یکسانی داشته باشیم. علت دوم چرا مقدار دریافتی ما کمتر از سابق باشد. فتنه حکمیت آنچنانی و به دنبال آن درگیریهای خوارج و کشته شدن تعداد بسیاری که غالباً اهل کوفه بودند، بهانه بیشتری به دست رؤسای قبایل که بعضاً منافع بودند می داد و بدین سبب عملکرد آنان در ارتباط با یورشهای نیروهای شامی، به نفع دشمن بود. به هر تقدیر، توقع تبعیض در تقسیم بیت‌المال و به سوگ نشستن بسیاری از خانواده‌های شهرکوفه در مرگ عزیزان خود در صفین و بخصوص در نهروان، علت‌های اصلی، تسامح و عدم اطاعت امر حضرت امام در رفتن به جنگ با دشمن بود.

البته این نکته را نیز باید متذکر شد که در میان بزرگان و سران قبایل افرادی مطیع فرمان و مخلص نسبت به حضرت امام علیه السلام - نظیر مالک اشتر، عمار یاسر، محمد بن ابی بکر و حجر بن عدی و... بوده‌اند. با شهادت، عمار یاسر، محمد بن ابی بکر، و مالک اشتر سرپیچی و شانه خالی کردن از زیر بار مسؤلیت افراد روز به روز بیشتر می‌شد، که نمونه‌هایی از آن در حوادث سال‌های ۳۸ و ۳۹ هـ. ق. در صفحات پیش ملاحظه گردیدند.

سیر تربیتی خطبه‌ها

در بررسی و تحلیل سخنان امام - علیه السلام در خصوص تذکر و هشدار و نکوهش، متوجه سیر بخصوصی از روند خطاب و عتاب حضرتش می‌شویم که در حقیقت نوعی تربیت و ارشاد در آنها دیده می‌شود. اصولاً به مصداق فرموده قرآن خطاب به نبی اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم و جانشین پیامبران «... انما أنت منذرٌ و لكل قوم هاد» رعد: ۱۳ «تو، تنها منذر و بیم دهنده ای، و هر قومی امام و

هدایتگری دارد» گفتار امام هدایت و تربیت است. این گفتار خواه تمجید و تقدیر باشد یا توبیخ و تفریح. حضرت در خطبه جهادیه عبارات تندی را متوجه افراد خود ساخت در حالی که پیش از آن خطاب وی با لحن ملایم تری از عتاب و سرزنش همراه بوده است.

۱- در خطبه ۲۹ به آنان می‌گوید «... أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ وَلَا أُوْعِدُ الْعُدُوَّ بِكُمْ...» (۵۰)

«...به خدا سوگند، دیگر نه قولتان را راست خواهم دانست و نه در انتظار یاریتان خواهم ماند و نه به امید شما در پی به بیم افکندن دشمن خواهم بود...»

۲- در خطبه ۳۴ به مخاطبان می‌گوید: «... مَا أَتُّمُّ لِي بِثِقَةٍ سَجِيسِ اللَّيَالِي، وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُمَالُ بِكُمْ وَلَا زَوَاوِرَ عِزٍّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ...» (۵۱)

«... شما هیچگاه برای من افرادی درستکار و مورد اعتماد و ستونی که بشود به آن تکیه کرد، و یاران توانمندی که به آن نیاز باشد نخواهید بود...»

۳- در خطبه ۳۹ اینگونه عتاب می‌نماید: «... لَا أَبَالِكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِ رِيكُمُ أَمَادِينَ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حَمِيَّةَ تُحْمِسُكُمْ...» (۵۲)

«...ای بی پدرها، برای یاری پروردگارتان منتظر چیستید؟! آیا دینی نیست که شما را گرد آورد، آیا هیچ حمیتی در شما نیست که تکانتان دهد؟!...»

۴- در خطبه ۱۱۸: اینچنین از آنان اظهار بی‌زاری و نکوهش می‌کند: «... ثُمَّ شَخَّصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ، عَيَابِينَ، حَيَادِينَ، رَوَاغِينَ...» (۵۳)

«...کاش از شما کوچ کرده دور می‌شدم و تا هنگامی که باد جنوب و شمال می‌وزد (همیشه) سزاغتان را نمی‌گرفتم، مزدمی بسیار طعنه زن، زیاد عیبجو، فراوان زوگردان از حق، سخت مکار و نیزنگبازید...»

۵- در خطبه ۱۸۱ این گونه آنان را مورد سرزنش قرار داده می‌فرماید: «... قَوْلَ اللَّهِ لَئِنْ جَاءَ يَوْمِي - وَلَيَأْتِيَنِي - أَلْيَفَّرَ قَنْ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَنَا لِصُحْبَتِكُمْ قَالٍ وَبِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ

لِلَّهِ أَنْتُمْ !! آمَادِينُ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حَمِيَّةَ تَسْحَدُكُمْ؟...! (۵۴)

«... پس به خدا سوگند اگر مرگ من فرار کند - و البته حتماً خواهد رسید - میان من و شما جدایی خواهد افکند در حالی که من از صحبت و همنشینی با شما بیزار و با وجود شما تنها خواهم بود، خدا شما را بیا مرزد!! آیا دینی که شما را گرد آورد و غیرت و حمیتی که شما را در برابر دشمن آماده و مجهز سازد در شما وجود ندارد...!؟»

آری پس از طی این مراحل خطاب و عتاب بود که حضرت با استماع گزارش جنایت شامیان در شهر انبار و تعرض ارضی و عرضی آنان، این خطبه - جهادیه - را ایراد نمود. اینک برای استحضار بیشتر چند فقره از این خطبه آتشین و سوزنده را ذکر می‌کنیم:

«... فَوَاللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا، فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَادَلْتُمْ حَتَّى سُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَ مَلَكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَعْيَانُ... وَ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأَخْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَفَلَانِدَهَا وَرِعَائَهَا... فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحًّا... يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ، وَلَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولِ رِيَاتِ الْحِجَالِ... (۵۵)»

ایراد این خطبه بود که همچون نیروی محرکه ای قوی آنان را تکان داد، لرزاند و به خود آورد و در آخرین خطبه که ظاهراً در رابطه با دشمن ستمگر (قاسط) و پس از خطبه جهادیه بود از همان مردم بیحال و سست و تن‌آسا، لشکری آماده اعزام در نخلیه کوفه گرد آمد. و حضرت تصمیم داشت با این لشکر، کار معاویه را یکسره کند، ولی مصلحت پروردگار چیز دیگری بود. در همان هفته ای که آخرین خطبه مربوط به جنگ را ایراد فرمود. در روز جمعه آن با شمشیر مسموم ابن ملجم ملعون در محراب مسجد کوفه مجروح شد و دو روز بعد روحش به عالم ملکوت عروج نمود و به وصال محبوب خود، الله نایل گردید.

... (۵۵) ...

منشورات الجامعة اللبنانية، بیروت، ۱۹۷۰، ص ۹۶

- ۲۲- همان مدرک، ص ۱۲۹ - همان مدرک، ص ۲۳ - کامل ابن اثیر ج ۳، ص ۳۱۶
- ۲۴- همان مدرک، ص ۳۱۸ - همان مدرک، ص ۲۵۳ - مروج الذهب ج ۳، ص ۱۴۲
- ۲۶- همان مدرک، ص ۱۴۴ - همان مدرک، ص ۲۷ - همان مدرک، ص ۱۴۲
- ۲۸- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸
- ۲۹- همان مدرک: ص ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ - مروج الذهب: ج ۳، ص ۱۵۷
- ۳۱- همان مدرک: ص ۱۵۸ و ۱۵۹ - کامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۳۷۳
- ۳۳- کامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۳۶۵ - همان مدرک، ص ۳۵ - همان مدرک، ص ۳۶۶
- ۳۶- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۲، ص ۸۸ پاورقی: خلوج جمع علیج: من کفار المعجم. علیج: بالکسر: کبر عجمی که هیچ دین ندارد. منتهی الأرب ج ۳، ص ۸۶۹
- ۳۷- کامل ابن اثیر ج ۳، ص ۳۶۷ و ۳۶۸
- ۳۸- تاریخ الطبری تاریخ الامم و الملوک لأبی جعفر- محمد بن جریر الطبری ۲۲۴ - ۳۱۰ (حق) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم - بیروت - لبنان ج ۵، ص ۱۳۳ (۱/۳۴۴۴ و ۱/۳۴۴۵).
- ۳۹- کامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۳۷۵ - همان مدرک ص ۳۷۶
- ۴۱- کامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۳۷۷ - همان مدرک: ص ۳۷۷
- ۴۳- همان مدرک: ص ۳۷۸ - همان مدرک: ص ۳۷۶
- ۴۵- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۲، ص ۸۵
- ۴۶- تاریخ طبری ج ۵، ص ۱۳۴ (۱/۳۴۴۶).
- ۴۷- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۲، ص ۸۵ و ۸۶ و ۸۷
- ۴۸- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱
- ۴۹- مروج الذهب ج ۳، ص ۷۶ و ۷۷ و ۷۸
- ۵۰- شرح ابن ابی الحدید: ج ۲، ص ۱۱۱. زمان ایراد خطبه پیش از جنگ نهروان، ص ۸۱
- ۵۱- همان مدرک، ص ۱۸۹ زمان ایراد خطبه بغداد از جنگ نهروان. تاریخ ج ۳، ص ۸۳
- ۵۲- همان مدرک، ص ۳۰۰ زمان ایراد خطبه هنگام دست اندازی معاویه به قلمرو حضرت

امام - علیه السلام.

۵۳- شرح ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۲۸۵ زمان ایراد خطبه هنگام دست اندازی معاویه به قلمرو حضرت امام - علیه السلام.

۵۴- شرح ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۶۷ زمان ایراد خطبه در پی درخواست کمک محمدابن ابی بکر برای مقابله با مخالفان و مهاجمان در مصر و عدم اجابت کوفیان

۵۵- شرح ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۷۵

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَهُمْ يَوْمَئِذٍ أَذَىٰ لِّشَيْءٍ كَانُوا كَانُوا عَلَيْهِمْ

□ صفات ملتضادی در توگرد آمده است

پس بدین علت همتایان در برابر تو در مانده شدند

تو زاهدی، فرماندهی، سردباری، شجاعی

و جگروری، خداپرستی، فقیری، بخشنده ای

خصلتهایی که هرگز در بشرگرد نیامده است

و نه مثل آنها را بندگان خدا حائز شده‌اند

خلق و خویی که نسیم از لطافت آن خجل است

و شدت و سختی که از بیم آن جسم جامد ذوب می‌گردد

معنای وجود تو شکوهمندتر از آن است که شعر بتواند

بدان محیط شود و نقاد دانه دانه آنها را بشمارد

□ پس به خدا سوگند با قومی در میان سرایشان نچنگیدند مگر اینکه آن قوم خوار شدند.

شما کارتان را به یکدیگر وا گذاشتید و از یاری و کمک به هم دریغ نمودید تا اینکه غارتها و

یورشهای دشمن بر شما فراگیر شد و سرزمین‌هایتان بدست خصم افتاد... و به من رسیده است

که مردی از آنان بر زن مسلمانی و بر زن غیر مسلمانی که در ذمه حکومت اسلامی بوده، داخل

می‌شود و خلخال و دستبند و گردن‌بند و گوشواره‌های او را می‌کند... ننگ و اندوه بر شما باد...

ای مرد نمایان نامرد که افکار بچگان و خردهای عروسان حمله نشین داریدا